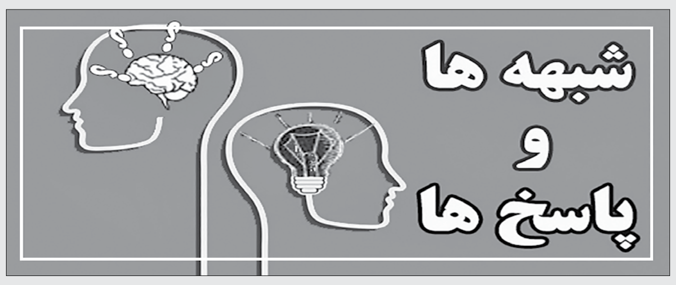

تفاوت جنسیتی یا تبعیض جنسیتی؟

آیا در جامعه ما تبعیض جنسیتی وجود دارد؟

از نظر اسلام، زن و مرد هر دو در انسانیت و ظرفیت کمال و هدف نهائی آفرینش یکسان هستند، زن از لحاظ مقام انسانی هیچ کاستی ونقصانی نسبت به مرد نداشته در کمالات انسانی تفاوتی بین آنها مطرح نیست.[۱]

اما این واقعیت قابل انکار نیست که زن و مرد از لحاظ ساختار جسمی و روحی و توانمندی‌های فردی، وضعی متفاوت دارند. دین اسلام بر اساس تفاوت‌ها و اختلافات طبیعی جسمی و روحی، وظایف و مسئولیت‌های متفاوتی را برای زنان و مردان در نظر گرفته است.

تفاوت در وظایف و حقوق زن و مرد متناسب با تفاوت‌های جسمی، روحی و عاطفی آنها در نظر گرفته شده و این اختلاف، تبعیض نخواهد بود. تبعیض یعنی میان دو فرد یکسان از همه نظر، فرق گذاشته شود، اما تفاوت میان افراد متناسب با وضع و توانمندی‌های آنها، عین عدالت است.

تفاوت در وظایف و حقوق زن و مرد متناسب با تفاوت‌های جسمی، روحی و عاطفی آنها در نظر گرفته شده و این اختلاف، تبعیض نخواهد بود. تبعیض یعنی میان دو فرد یکسان از همه نظر، فرق گذاشته شود، اما تفاوت میان افراد متناسب با وضع و توانمندی‌های آنها، عین عدالت است.

در قابلیت رشد و تکامل و رسیدن به سعادت ابدی تفاوتی بین زنان و مردان وجود ندارد، اما تساوی و برابری در حقوق انسانی به معنی تشابه و همسانی همه حقوق و مسئولیت‌ها و قابلیت‌های اجتماعی نیست. اتفاقاً وقتی وضع و توانایی‌های دو جنس، متفاوت و ناهمگون است، اعطای مسئولیت‌های مساوی و توقع تکالیف برابر، ظلمی آشکار به زنان خواهد بود؛ همان بیراهه‌ای که در غرب به نام دفاع از حقوق زن و فمینیسم، بزرگ‌ترین ظلم را به زنان کرد و بدون توجه به تفاوت‌های زن و مرد، آنان را در میدان رقابتی دوشادوش مردان وارد کرد.

اسلام تساوی میان زن و مرد را در حقوق و تکالیف به دلیل تفاوت‌های میان آنها نمی‌پذیرد و به دلیل وجود تفاوت‌ها، تبعیض میان آنها را مجاز نمی‌شمارد.

۱. ر.ک: سوره حجرات، آیه ۱۳، سوره نساء، آیه ۱۲۴، سوره غافر، آیه ۴۰، سوره احزاب، آیه ۳۵.

جمود اندیشی چالش بزرگ علی(ع)

در آدمی حسی هست که گاهی به خیال خود می‌خواهد در برابر امور دینی زیاد خضوع کند، آن وقت به صورتی خضوع می‌کند که برخلاف اجازه خود دین است یعنی چراغ عقل را دور می‌اندازد و در نتیجه راه دین را هم گم می‌کند.

از علی(ع) روایت شده: قَصَمَ ظَهْری رَجُلانِ: جاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ وَ عالِمٌ مُتَهَتِّکٌ؛ دو نفر پشت مرا و پشت دین مرا شکستند: نادان متعصب و زاهد و دیگر عالم لاابالی.

درست است که «وَ قُتِلَ فی مِحْرابِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِه» آن تصلّب و انعطاف‌ناپذیری امام علی(ع) در امر عدالت، برایش دشمن‌ها درست کرد، جنگ جمل و جنگ صفّین بپا کرد، اما در نهایت، دست جهالت و جمود و رکود فکری از آستین مردمی که به نام خوارج نامیده می شدند بیرون آمد و علی(ع) را شهید کرد.

تاریخ خوارج، عجیب و عبرت‌انگیز است، از این نظر که وقتی عقیده دینی با جهالت و نادانی و تعصب خشک آمیخته شود چه می‌کند![۱]

یکی از بارزترین ممیّزات خوارج جهالت و نادانی‌شان بود.

از مظاهر جهالتشان، عدم تفکیک میان ظاهر یعنی خط و جلد قرآن و معنی قرآن بود. لذا فریب نیرنگ ساده معاویه و عمرو عاص را خوردند.

در این مردم جهالت و عبادت توأم بود. علی(ع) می‌خواست با جهالت آنها بجنگد. اما چگونه ممکن بود جنبه زهد و تقوا و عبادت اینها را از جنبه جهالتشان تفکیک کرد، بلکه عبادتشان عین جهالت بود.

عبادت توأم با جهالت از نظر علی(ع)- که اسلام‌شناس درجه اول است- ارزشی نداشت. لذا خوارج را کوبید و وجهه زهد و تقوا و عبادتشان نتوانست سپری در مقابل علی قرار گیرد. خطر جهالت این گونه افراد و جمعیت‌ها بیشتر از این ناحیه است که ابزار و آلت دست زیرک‌ها قرار می‌گیرند و سد راه مصالح عالیه اسلامی واقع می‌شوند. همیشه منافقان بی‌دین، مقدسان احمق را علیه مصالح اسلامی برمی‌انگیزند؛ اینها شمشیری می‌گردند در دست آنها و تیری در کمان آنها.

عبادت توأم با جهالت از نظر علی(ع)- که اسلام‌شناس درجه اول است- ارزشی نداشت. لذا آنها را کوبید و وجهه زهد و تقوا و عبادتشان نتوانست سپری در مقابل علی قرار گیرد.

خطر جهالت این گونه افراد و جمعیت‌ها بیشتر از این ناحیه است که ابزار و آلت دست زیرک‌ها قرار می‌گیرند و سد راه مصالح عالیه اسلامی واقع می‌شوند.

همیشه منافقان بی‌دین، مقدسان احمق را علیه مصالح اسلامی برمی‌انگیزند؛ اینها شمشیری می‌گردند در دست آنها و تیری در کمان آنها.

دو درس از امام علی(ع) برای مدعیان تشیع

سراسر وجود علی، تاریخ و سیرت علی، خلق و خوی علی، رنگ و بوی علی، سخن و گفت‌وگوی علی درس است و سرمشق است و تعلیم است و رهبری است.

همچنان‌که جذب‌های علی برای ما آموزنده و درس است، دفع‌های او نیز چنین است.

ما معمولاً در زیارت‌های علی(ع) و سایر اظهار ادب‌ها مدعی می‌شویم که:

ما دوستِ دوست تو و دشمنِ دشمن تو هستیم.

تعبیر دیگر این جمله این است که:

ما به سوی آن نقطه می‌رویم که در جوّ جاذبی تو قرار دارد و تو جذب می‌کنی و از آن نقاط دوری می‌گزینیم که تو آنها را دفع می‌کنی.

علی دو طبقه را سخت دفع کرده است:

۱- منافقان زیرک

۲- زاهدان احمق

همین دو درس برای مدعیان تشیع او کافی است که چشم باز کنند و فریب منافقان را نخورند، تیزبین باشند و ظاهربینی را رها نمایند که جامعه تشیع در حال حاضر سخت به این دو درد مبتلاست.[۲]

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری (اصل عدل در اسلام)، ج۴، ص ۸۲۰-۸۱۹.
۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری(جاذبه و دافعه علی(ع))؛ ج ۱۶ ص ۳۴۱- ۳۲۳ -۳۰۵؛ با تلخیص و ویرایش.

ضرررسانی به مردم از نظر قرآن

فرشته محیطی

ضرر به معنای ایجاد نقصان و کمبود در چیزی و قرار دادن دیگران در حالتی از پریشانی و بدحالی، یکی از گناهان بزرگ از نظر قرآن است.

از همین‌رو خدا نسبت به کسانی که ضرررسانی را در زندگی پیشه کرده‌اند، هشدار می‌دهد که عقابی سخت در دنیا و آخرت نصیب آنان می‌شود.

البته از دیدگاه قرآن، برخی از مردم با کارهای خودشان، به خودشان ضرر می‌رسانند و آن‌گاه برای چاره‌جویی و رهایی، عجز و ناله و انابه به درگاه خدا می‌آورند؛ در حالی که باید استغفار و توبه از کارهای خویش کنند و با اصلاح امور خود را از ضرر رها سازند.

نویسنده در این مطلب بر آن است تا چرایی و چگونگی ضرررسانی به خود و دیگران را از نظر قرآن تبیین کند و با برشمردن عوامل ضرررسانی، راهکار رهایی از این رفتار نابهنجار اجتماعی را نیز توضیح دهد.

فلسفه ضرر از نظر قرآن

ضرر ایجاد نقص و کمبود در چیزی (الصّحاح، ج ۲، ص ۷۱۹، «ضـر»؛ ترتیب‌العین، ج ۲، ص ۱۰۳۹، «ضـرّ»؛ لسان‌العرب، ج ۸، ص ۴۵، «ضرر») شامل همه امور حتی امور اعتقادی و روانی می‌شود؛ بنابراین اختصاص به ضرر مالی یا جانی و بدنی ندارد(التحقیق، ج ۷، ص ۲۵، «ضر») و این‌گونه است که پریشان حالی و بدحالی نیز از مصادیق ضرر است.(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۵۰۳، «ضر»)

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین ضرری که به شخص یا امت وارد می‌شود، همان ضرر به اعتقادات است که موجب پریشان‌حالی و بدحالی واقعی روحی و روانی می‌شود؛ زیرا ضرر مالی و جانی یا در کارهای خیر هرچند که مهم و اساسی است، ولی از دست رفتن خوشبختی ابدی که در گرو اعتقاد سالم و بی‌نقص است، اساسی‌تر و مهم‌تر است.

برخی از چیزها در چارچوب قوانین دنیوی، دارای اثر سوء و ضرر هستند؛ و خدا از همین مسئله برای آزمایش مردم استفاده می‌کند. به سخن دیگر، یکی از فلسفه‌های وجود ضرر این است که خدا از آن به عنوان ابزاری برای آزمون مردمان بهره می‌گیرد. این‌گونه است که افراد انسانی را همان‌طوری که در شرایط رفاه و نعمت و امکانات قرار می‌دهد، در شرایطی قرار می‌دهد که گرفتار ضرر و کمبودها می‌شوند. یکی از اهداف خدا در بهره‌گیری از ضرر در کنار نعمت برای آزمون، ظرفیت‌بخشی یا ظرفیت‌شناسی افراد انسانی و تبیین شخصیت و شاکله افراد و ایجاد ظرفیت‌ها در آن در کنار کشف شخصیت‌ها و اتمام حجت به خود فرد نسبت به ناخودآگاه و شخصیت نهان وی است.(یونس، آیه ۱۲؛ روم، آیه ۳۳؛ زمر، آیات ۸ و ۴۹)

بر این اساس انسان‌ها در طول زندگی خویش در معرض انواع و اقسام مضرات و ضررها هستند(همان) و نباید امید داشته باشند که در زندگی دنیوی با موضوعی به نام ضرر مواجه نخواهند شد؛ بلکه هر کسی در طول زندگی‌اش با شماری از مضرات روبه‌رو خواهد شد.

ضرر به خود از نظر قرآن

خدا در آیات قرآن از دو قسم ضرر یاد کرده است، قسمی که ضرررسان به خویش ضرر می‌رساند؛ و نوعی که به دیگران ضرر می‌رساند.

برخی از رفتارهای انسانی پیش از آنکه به دیگران ضرر برساند، به خود شخص ضرر می‌زند؛ به عنوان نمونه ضرری که از طریق ظلم و خودکامگی به دیگران وارد می‌شود، پیش از آنکه به دیگران ضرر برساند به خود شخص ضرر می‌زند.(یونس، آیه ۲۳) همچنین هرگونه اسراف اعتقادی، رفتاری و مالی از سوی شخص، رفتاری است که به خود شخص ضرر می‌رساند و موجب کمبودها و نقصان در زندگی‌اش می‌شود(زمر، آیه ۵۳)؛ زیرا «اسراف» به معنای هرگونه تجاوز از حدّ اعتدال است و شامل مال و غیر مال می‌شود. (مفردات، ص ۴۰۷- ۴۰۸، «سرف»)

ضرر به مؤمنان از نظر قرآن

از نظر قرآن هرگونه ضرررسانی به دیگران در هر شکل و قالب و با هر عنوانی عملی خلاف شریعت است که عقل و نقل آن را تصریح می‌کند. بنابراین، مسلمانان باید از ضرر و عوامل ایجادی آن اجتناب کنند و خشم خدا را به جان نخرند.(بقره، آیه ۱۰۲؛ غافر، آیه ۲۸)

خدا در قرآن بیان می‌کند که انسان‌ها نباید به دیگران ضرر برسانند. حضرت موسی(ع) وقتی می‌بیند که با سوراخ شدن کشتی به جان سرنشینان ضرر می‌رسد، اعتراض می‌کند و این را حق مسلم خویش می‌داند که حتی برخلاف تعهداتی که به عالم لدنی سپرده، نسبت به ضرررسانی به‌ویژه به جان دیگران، موضع‌گیری داشته باشد؛ زیرا شریعت هرگونه ضرررسانی را حرام و گناه دانسته است.(کهف، آیه ۷۱)

خدا به مؤمنان وعده می‌دهد که منحرفان، عاجز از ضرر زدن به مؤمنان هدایت یافته هستند و کارهایشان مشکل اساسی ایجاد نمی‌کند.

باید توجه داشت که دشمنان تلاش می‌کنند تا به هر شکلی شده انواع ضرر را به مسلمانان و مؤمنان وارد سازند. آنان نیز باید تلاش کنند تا با بهره‌گیری از روش‌هایی جلوی ضرررسانی دشمنان را بگیرند.

خدا در قرآن بیان می‌کند که جبهه کفر با استفاده از تمامی روش‌های عملی و تبلیغی، برای ضرر رساندن به مسلمانان تلاش می‌کند و اگر دسترسی داشته باشد از انجام هرگونه ضرر دریغ نمی‌کند(ممتحنه، آیه ۲)؛ زیرا مشرکان مکّه در صورت پیروزی بر مسلمانان با دست و زبان از هر اذیّت و ضرری کوتاهی نمی‌کردند و دشمنی خود را ابراز می نمودند.(مجمع‌البیان، ج ۹- ۱۰، ص ۴۰۶)

دشمنان امت اسلام از درون و بیرون از هر فرصتی برای ضرررسانی استفاده خواهند کرد و در این میان جریان‌های نفوذ و نفاق تلاش می‌کنند که با حضور در میان امت و بهره‌گیری از همه امکانات آنان، ضررهایی را به اعتقاد و امنیت و جان و مال و اقتصاد مردم وارد سازند؛ چنان‌که منافقان صدر اسلام با ایجاد مسجد تلاش کردند انواع ضررها را متوجه امت و دولت ولایی اسلام سازند و آنان را به شکست بکشانند.

دشمنان امت اسلام از درون و بیرون از هر فرصتی برای ضرررسانی استفاده خواهند کرد و در این میان جریان‌های نفوذ و نفاق تلاش می‌کنند که با حضور در میان امت و بهره‌گیری از همه امکانات آنان، ضررهایی را به اعتقاد و امنیت و جان و مال و اقتصاد مردم وارد سازند؛ چنان‌که منافقان صدر اسلام با ایجاد مسجد تلاش کردند انواع ضررها را متوجه امت و دولت ولایی اسلام سازند و آنان را به شکست بکشانند.(توبه، آیه ۱۰۷)

هوشیاری مؤمنان و امید به امدادهای غیبی موجب می‌شود تا دشمنان در اهداف خویش ناکام مانند و نتوانند ضررهای جبران‌ناپذیری را وارد کنند، هرچند که تلاش‌های آنان موجب می‌شود که مؤمنان و مسلمانان در سختی قرار گیرند و ضررهایی را متحمل شوند، ولی این ضررها اساسی و بنیان‌برانداز نیست.(آل‌عمران، آیات ۱۱۰ و ۱۱۱)

خدا به مؤمنان وعده می‌دهد که منحرفان، عاجز از ضرر زدن به مؤمنان هدایت یافته هستند و کارهایشان مشکل اساسی ایجاد نمی‌کند.(مائده، آیه ۱۰۵) شکی نیست که بزرگ‌ترین دشمن بشریت، شیطان است که سوگند خورده تا به انسان‌ها ضرر و زیان وارد کرده و آنان را به دوزخ بکشاند؛ اما خدا می‌فرماید که اولا شیطان در انجام این سوگند خود آزاد نیست، بلکه محدودیت‌هایی در قالب مشیت و اراده الهی برای او وجود دارد و تنها در جایی می‌تواند به بشر زیان برساند که ماذون باشد و تنها قدرت او ضرررسانی به دوستان و پیروان خودش است؛ اما نسبت به مؤمنان که اهل توکل به خدا هستند، نمی‌تواند ضرری وارد سازد که مهم و اساسی باشد. بنابراین مؤمنان باید با توکل راه را بر شیطان و ضرررسانی او ببندند.(مجادله، آیه ۱۰)

عوامل ضرر به خود و دیگران از نظر قرآن

شکی نیست که ضرررسانی به خود یا دیگران کاری برخلاف عقلانیت است و کسی که به خود یا دیگران ضرر می‌زند، گرفتار سفاهت و سبک‌مغزی است؛ زیرا ضرر مستقیم به خویش از مصادیق بارز سفاهت است؛ ضرر به دیگران نیز بازگشتش به خویشتن است، لذا از مصادیق سفاهت است؛ زیرا هرچند که مستقیم به خود ضرر نمی‌رساند، ولی به واسطه ضرررسانی به دیگران، خود نیز مبتلا خواهد شد. پس کسی که می‌داند مستقیم یا غیرمستقیم به خویش ضرر می‌زند، اگر اقدام به چنین کاری کرد، کسی جز انسان سفیه و سبک‌مغز و بی‌خرد نیست.

عواملی که موجب می‌شود که انسان به دیگران ضرر برساند، شامل موارد زیر است:

۱. اطاعت حاکمان از آرای سطحی افراد: رهبران الهی می‌بایست تابع شریعتی باشند که عقل سلیم و نقل معتبر وحیانی آن را بیان می‌کند. بنابراین، پیروی رهبران الهی از آرای سطحی افراد جامعه در امور زندگی موجب ضرر به خود و دیگران می‌شود که باید از آن اجتناب کرد.(حجرات، آیه ۷)

۲. اسراف: تجاوز از حدود اعتدال و زیاده‌روی در امور موجب می‌شود که شخص به خویش و دیگران ضرر برساند.(زمر، آیه ۵۳)

۳. کفر و تکذیب پیامبران: از نظر قرآن، کفر و تکذیب پیامبران موجب می‌شود که خدا آنان را گرفتار ضرر کند تا با تضرع به سوی خدا، از آن رهایی یافته و با اسلام و ایمان از ضرر در امان مانند(انعام، آیه ۴۲؛ اعراف، آیه ۹۴)؛ زیرا با توجه به آیات قبل که درباره تکذیب آیات الهی و انبیا بود، می توان گفت: جمله «فأخذناهم بالبأساء والضّرّاء، نتیجه تکذیب و مخالفت با پیامبران است؛ یعنی «فکذّبوا فخالفوا فأخذناهم...». «ضرّاء» از ماده ضرر، به معنای کاستی است. (مجمع‌البیان، ج ۳- ۴، ص ۴۶۶) البته باید توجه داشت که یکی از علل گرفتاری بشریت به ضرر و سختی و رنج در هنگام حضور پیامبران و دعوت آنان، فلسفه ابتلا و آزمون است تا خوب و بد و مؤمن از غیرمؤمن و متضرع از غیرمتضرع مشخص شود.(همان؛ بقره، آیات ۱۵۵ و ۲۱۴)

۴. بغی و تجاوز ناحق: کسانی که به ناحق دست به تجاوز و بغی می‌زنند، گرفتار ضرر به خویش و دیگران می‌شوند. در حقیقت باغی با تجاوز خویش به خویش و دیگران ضرر می‌رساند.(یونس، آیه ۲۳)

۵. مسکرات: نوشیدنی‌های الکلی موجب می‌شود تا به عقل ضرر برسد و ناتوان از اندیشیدن شود. این‌گونه است که شخص مست، به خویش و دیگران ضرر می‌رساند؛ زیرا فاقد عقلانیت و رفتار عقلانی است.(نساء، آیه ۴۳؛ صافات، آیات ۴۵ و۴۷)

۶. دروغ: صداقت و راستی بیان حقیقت است و کسی که دروغ می‌گوید به خویش و دیگران ضرر می‌رساند.(غافر، آیه ۲۸)

۷. سحر و شیطنت: سحر و جادو از علوم غریبه است که با آن می‌توان به خویش یا دیگران ضرر رساند. کسانی که گرفتار سحر می‌شوند، موجب ضرر به خویش و دیگران هستند.(بقره، آیه ۱۰۲) البته باید توجه داشت که ساحران همچون شیاطین دست‌شان برای هرگونه ضرررسانی باز نیست، بلکه اعمال آنان زمانی می‌تواند تأثیرگذار باشد که در چارچوب مشیت و اراده الهی باشد که از آن به «اذن الهی» یاد می‌شود. شکی نیست که خدا نمی‌گذارد که شیاطین و ساحران به مؤمنان ضرر برسانند یا ضرر اساسی بزنند، چرا که آنان با بهره‌گیری از توکل و استعاذه و دعا می‌توانند خود را از شرور و ضررهای احتمالی و فعلی ساحران و شیاطین در امان نگه دارند.(همان؛ یونس، آیه ۱۲؛ نحل، آیات ۵۳ و ۵۴؛ روم، آیه ۳۳؛ زمر، آیات ۸ و ۴۹)

۸. گمراهی: انسان‌های گمراه کسانی هستند که به خویشتن و دیگران ضرر می‌رسانند.(یونس، آیه ۱۰۸؛ اسراء، آیه ۱۵؛ سباء، آیه ۵۰؛ زمر، آیه ۴۱) از نظر قرآن ضرر و زیان واقعی انسان، در ضلالت و از دست دادن هدایت است(بقره، آیه ۱۶)؛ زیرا از فحوای جمله «فما ربحت تجارتهم؛ تجارت‌شان سودی ندارد»، ضرر استفاده می‌شود.

۹. سوگندشکنی: کسانی که تعهد می‌دهند و سوگند می‌خورند باید پایبند به آن باشند و آن را نقض نکنند. کسی که برخلاف سوگند خویش عمل کند، به خویش ضرر رسانده است.(نحل، آیه ۹۴)

۱۰. بی‌تقوایی: کسانی که تقوای الهی ندارند و برخلاف آموزه‌های شریعت و وحی عمل می‌کنند، گرفتار ضرر به خویشتن و دیگران هستند. (آل‌عمران، آیه ۱۲۰) از نظر قرآن افرادی که بی‌تقوایی را پیشه خود می‌کنند ممکن است که به ظاهر مسلمان باشند، ولی وقتی برخلاف عرف پسندیده اجتماعی عمل می‌کنند و حقوق دیگران را تضییع می‌کنند و مثلا همسران خویش را در حالتی قرار می‌دهند که از فواید ازدواج و آسایش و آرامش آن بهره نمی‌برند، در حقیقت چنین افرادی به خویش و دیگران ضرر می‌رسانند.(بقره، آیه ۲۳۱)

۱۱. بی‌انصافی: برخی از مسلمانان به سبب بی‌انصافی، حقوق دیگران را تضییع می‌کنند و به دیگران زیان می‌رسانند. به عنوان نمونه والدین در وصیت‌نامه ممکن است که این‌گونه رفتار کنند(نساء، آیه ۱۲)؛ زیرا جمله «غیرمضارّ» یعنی از جهت وصیّت یا هنگام وصیّت، وصیّت یا دَین او نسبت به وارث ضرری نباشد.(مجمع‌البیان، ج ۳- ۴، ص ۲۷ و ۲۹؛ الکشّاف، ج ۱، ص ۴۸۶)

۱۲. ترک عرف اجتماعی: کسانی که بر اساس عرف اجتماعی معقول و مقبول عمل نمی‌کنند، به خود و دیگران ضرر می‌رسانند؛ چنان‌که والدینی که این‌گونه هستند، به زن و فرزند خویش ضرر می‌زنند به طوری که مثلا پدر در ارث به فرزند ضرر می‌رساند یا مادر در شیردهی.(بقره، آیه ۲۳۳)

۱۳. نفاق: خدا در قرآن بیان می‌کند که منافقان از جمله کسانی هستند که به سبب نفاق خویش به مردم و رهبر جامعه ضربه می‌زنند و زیان و ضرر می‌رسانند. قرآن بیان کرده که منافقان، درصدد ضرر زدن به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، در صورت ابلاغ ولایت امیر مؤمنان(ع) هستند(مائده، آیه ۶۷)؛ زیرا شاید مقصود از لفظ «الناس» توده مردم است که در آن هم مؤمن است هم منافق بیماردل، اختلاط‌شان بدون تمایز بوده است و مقصود از «قوم کافرین» قومی است که در میان این جماعت مردم بدون اسم و رسم‌اند که منافقان باشند.(المیزان، ج ۶، ص ۵۱)

قلب سلیم چیست؟

یکی از واژه‌های قرآن کریم «قلب سلیم» است که بسیار زیبا و با محتوا است. واژه سلیم از «سلم» و «سلامت» به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است.[1]

جالب‌ترین تفسیر برای «قلب سلیم» را امام صادق(ع) بیان فرمود، آنجا که می‌فرماید: «اَلْقَلْبُ السّلیمُ الّذی یلْقَی رَبّهُ وَ لَیسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»؛[2] قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ‌کس جز او در آن نباشد.

نیز در روایت دیگری از همان امام همام(ع) آمده است: «صاحِبُ النّیه الصّادقَه صاحِبُ الْقَلْبِ السّلیم، لِأَنّ سَلامَه الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ بِتَخْلیصِ النّیهَ لله فِی الأُمُورِ کُلِّها»؛[3] کسی که نیت صادقی دارد، صاحب قلب سلیم است؛ چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می کند.

بنابراین، امام صادق(ع)، صاحبان نیت پاک و خالص را صاحب قلب سلیم می‌داند.

درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره «شعراء» می خوانیم: روزی که نه مال سود می‌دهد و نه فرزندان، مگر آن کس که با دل با اخلاص پاک (از شرک و ریب و ریا) به درگاه خدا آید[4].

«سلیم» از ماده «سلامت» است و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می‌شود، سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می‌شود. بنابراین، صاحب قلب سلیم در این دنیا نیز قلبش از امور غیر خدایی خالی است؛ چرا که اموری نظیر هوای نفس، قدرت‌طلبی، زیاده‌خواهی، ناهنجاری‌های اخلاقی و... هیچ‌گونه تناسبی با قلب سلیم ندارد.

مفسران قرآن نیز برای «قلب سلیم» تفسیرهای متعددی بیان کرده‌اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسئله اشاره دارد:

۱. قلب سلیم، قلبی است که پاک از شرک باشد.

۲. قلبی است که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد.

۳. قلبی، که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است.

۴. و بالاخره قلبی، که جز خدا در آن نباشد!

همان‌گونه که بیان شد، «سلیم» از ماده «سلامت» است و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می‌شود، سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می‌شود.

بنابراین، صاحب قلب سلیم در این دنیا نیز قلبش از امور غیر خدایی خالی است؛ چرا که اموری نظیر هوای نفس، قدرت طلبی، زیاده‌خواهی، ناهنجاری‌های اخلاقی و... هیچ‌گونه تناسبی با قلب سلیم ندارد.

خلاصه اینکه قلب سلیم قلبی است که جمیع وابستگی‌های غیر خدایی را از خود دور کرده و در دنیا کانون توجه و تمرکز خود را بر خدای تبارک و تعالی قرار داده است، آن گونه که در دعا می‌خوانیم: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»؛ خدایا کمال بریدن و گسستن به سوی خودت را به من عطا فرما.

برای آشنایی بیشتر به کتاب قلب سلیم، اثر شهید دستغیب مراجعه کنید.

از: اسلام کوئیست

[1] راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم، ماده «سلم».
[2] کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸ش.
[3] مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۰، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
[4] شعراء، آیات ۸۸، ۸۹.

چراغ راه

لزوم رفتار منصفانه با مردم و ایثارگرانه با مؤمنین

قال الامام علی(ع): «عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المؤمنین بالایثار».

امام علی(ع) فرمود: با دیگر مردمان به انصاف و با مؤمنان به ایثار رفتار کن.[۱]

۱- غررالحکم و دررالکلم، ح ۶۳۴۲

حکایت خوبان

توزیع عادلانه و سریع بیت‌المال

امام علی(ع) موجودی بیت‌المال را طوری بین مسلمین تقسیم می‌کرد که درهم و دیناری باقی نمی‌ماند، بعد از این عمل بیل را به دست می‌گرفت و در زمین مشغول کار می‌شد. آب چشمه‌ها را جاری می‌کرد و آنها را در راه خدا وقف می‌کرد. در یکی از روزها مالی به عنوان زکات به امیرالمؤمنین(ع) رسید. علی به آن افرادی که حاضر بودند، فرمود: این مال را تقسیم کنید. ایشان گفتند: شب است این عمل را فردا انجام خواهیم داد! علی(ع) فرمود: چه کسی ضمانت می‌دهد که من تا فردا باقی خواهم ماند؟ به امیرالمؤمنین گفتند: از این اموال به آن اشخاصی می‌دهد که می‌خواهند نزد معاویه روند و خود را جزء لشکر او نمایند؟ فرمود: به من دستور می‌دهید که به وسیله جور و ستم کردن طلب یاری نمایم؟![۱]

۱- ستارگان درخشان، ج ۳، ص ۴۱

پرسش و پاسخ

دلایل رهبری فرد و جامعه

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام چرا انسان‌ها و جوامع انسانی نیاز به رهبری و مدیریت دارند و نقش رهبری و مدیریت در رشد تعالی فرد و جامعه چگونه است؟

پاسخ:

جایگاه و اهمیت رهبری در جوامع انسانی

شکی نیست که فعالیت‌های متعالی انسان در دو ساحت فردی و اجتماعی زمانی جلوه‌گر می‌شود که در هر دو ساحت به ویژه بعد اجتماعی رهبری و مدیریت صحیحی در به ثمر رساندن ظرفیت‌ها و استعدادهای بالقوه انسان و رسیدن به اهداف و آرمان‌های مطلوب و فعلیت یافتن آنها نقش اساسی و کلیدی ایفا کند. به بیان دیگر اگر رهبری و مدیریت صحیح نباشد، ظرفیت‌ها و استعدادهای بالقوه انسان هم در بعد فردی و هم اجتماعی هیچگاه به منصه ظهور و فعلیت نمی‌رسد. از طرفی قوام جوامع بشری و حیات و هویت آنها رابطه مستقیم با رهبری و مدیریت جامعه دارد. اگر رهبری نباشد بدون شک هرج و مرج و آشفتگی پیش می‌آید و در شرایط آشفتگی و هرج و مرج هیچ جامعه‌ای به رشد و تعالی خود نخواهد رسید. در این رابطه امام رضا(ع) می‌فرماید: ما از میان گروه‌ها و ملت‌ها هیچ گروه و ملتی را ندیده‌ایم که بقا و زندگی و حیات آنان بدون رئیس و رهبر بوده باشد «انا لانجد فرقه من الفرق و لامله من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳)

دلایل اهمیت رهبری

اما اینکه چرا و به چه دلایلی رهبری در جوامع انسانی از چنین اهمیت و جایگاهی برخوردار است. به سه اصل استناد می‌کنیم: در واقع اهمیت فوق‌العاده رهبری بر سه اصل مبتنی است:

اصل اول: عظمت نیروهای درونی انسان

شکی نیست که در ذات و نهاد همه انسان‌ها ذخائر، استعدادها و نیروهایی نهفته است که معمولا خود انسان به آن توجه کافی و وافی را ندارد. در اسلام به مسئله متوجه کردن انسان به خود و به عظمت و شرافت خود و نیروهای عظیمی که در او است توجه خاص و ویژه‌ای شده است. قرآن کریم می‌فرماید: وقتی که انسان را خواستیم بیافرینیم فرشتگان را امر کردیم که به این موجود سجده کنند (بقره-۲۴) و انسان بر فرشتگان در تعلیم اسمای الهی پیشی گرفت (بقره- ۳۱) و آنچه در زمین است برای انسان آفریده شده است. «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» (بقره-۲۹) و «سخرلکم ما فی السموات و ما فی الارض» (جاثیه -۱۳) ای انسان! تو خیال نکن جسمی کوچک و مشتی آب و خاک هستی، در تو ظرفیت و استعدادی وجود دارد که هیچ موجودی در این دنیا با آن قابل قیاس نیست. قال النبی(ص): الناس معادن کمعادن الذهب والفضه،(سرمایه‌های درونی) انسان‌ها به مثابه معدن طلا و نقره است. (بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۲۱)

اصل دوم: تفاوت انسان و حیوان

حیوانات به یک سلسله غرایز مجهز هستند و نیاز چندانی به رهبری و مدیریت از خارج ندارند، زیرا غریزه کارش راهنمایی و رهبری به صورت ذاتی و خودکار است. مورچه به یک سلسله غرایزی مجهز است که به طور خودکار و اتوماتیک او را در زندگی رهبری می‌کند. سایر حشرات نیز بدین منوال هستند. اما انسان با اینکه از نظر ظرفیت و نیروهای درونی مجهزترین موجودات است و اگر بنا بود با غریزه رهبری شود می‌بایست صد برابر حیوانات مجهز به غرایز باشد، در عین حال از نظر غرایزی که او را از داخل خود هدایت و رهبری کنند، فقیرترین و ناتوان‌ترین موجود است.

لذا به رهبری و مدیریت و هدایت از خارج نیاز دارد. این همان اصلی است که مبنا و فلسفه بعثت انبیاء است. و هنگامی که فلسفه بعثت انبیاء را مورد بحث قرار می‌دهیم، متکی به اصل نیاز بشر به راهنمایی و رهبری هستیم. یعنی بشر موجودی است مجهز به ذخایر و منابع قدرت بی‌شمار و در عین حال در ذات خود فوق‌العاده بی‌خبر و سرگردان، و خود از ذخایر و منابع وجود خودناآگاه، نه می‌داند که چه دارد؟ و نه می‌داند که چگونه آنها را رهبری کند و در مورد بهره‌برداری قرار دهد. لذا نیازمند است که رهبری گردد، راه به او نشان داده شود و نیروهایش سامان یابد و سازمان پیدا کند، باید او را آزاد کرد و به حرکت در آورد و به مقصد رساند.

اصل سوم: قوانین خاص حاکم بر انسان

این اصل مربوط به قوانین خاص زندگی فردی و اجتماعی بشر است. یک سلسله اصول و قوانینی بر رفتار و فعالیت‌های انسان حکومت می‌کند که اگر کسی بخواهد بر او مدیریت داشته باشد و حیات فردی و اجتماعی او را رهبری کند، جز از راه شناخت قوانینی که بر حیات و روال زندگی انسان حاکم است میسر نیست. بنابراین انسان موجودی است که به یک سلسله نیروها و استعدادها مجهز است و به هدایت و رهبری و به پیشوا و پیشوایی نیازمند است. به عبارت دیگر موجودی است که رهبری و به حرکت در آوردن و بهره‌برداری از نیروها و معادن درون او تابع یک سلسله قوانین بسیار دقیق و ظریف است که شناخت آن قوانین کلید راه نفوذ در دل‌ها و مسلط شدن بر انسان‌ها است. خدای متعال فلسفه رهبری پیامبراکرم(ص) را این‌گونه توصیف می‌فرماید: «تا بار سنگین و غل و زنجیرهای (روحی و فکری و اخلاقی) مردم را از میان بردارد» (اعراف- ۱۵۷)

سلوک عارفانه

لازمه اصلاحات، اصلاح فکر دینی

باید اعتراف کنیم که حقیقت اسلام به صورت اصلی در مغز و روح ما موجود نیست بلکه این فکر اغلب در مغزهای ما به صورت مسخ شده موجود است. توحید ما توحید مسخ شده است. نبوت ما نبوت مسخ شده است. ولایت و امامت ما مسخ شده است. اعتقاد به قیامت ما کم و بیش همین‌طور. تمام دستورهای اصولی اسلام در فکر ما تغییر شکل داده است... تا فکر دینی اصلاح نشود هر نوع اقدامی فایده ندارد، فرضا اگر در اروپا هم یک عده مسلمان شوند و ما را ببینند، ممکن است پشیمان شوند و از اسلام برگردند.[۱]

۱- مجموعه آثار شهید مطهری(ره)، (ده گفتار، احیای فکر دینی)، ج ۲۵، ص ۵۰۰-۵۰۱